

پژاردن، پچاردن / پچاردن، پیچاردن / پیچاردن تأملی در باب جغرافیای گویشی، دایره معنایی و اشتقاق^۱

میثم محمدی (دانشجوی دکتری فرهنگ و زبان‌های باستان دانشگاه تهران)

واژه پژاردن (که عموماً معنای «آماده کردن» دارد) به گونه‌های مختلف پژاردن، بیژاردن، پچاردن، بچاردن، پچاردن، و بیچاردن در متون آمده است. متونی که این واژه در آن‌ها آمده مربوط به حوزه قومس، گرگان، ری، مرکز و شرق جبال و کرانه جنوبی دریای خزرند. به نظر می‌رسد که جغرافیای گویشی این واژه محدود به نواحی مرکزی و شمالی ایران بوده است. در این مقاله ابتدا به شناسایی گونه‌های مختلف این واژه می‌پردازیم و سعی می‌کنیم جغرافیای گویشی هر گونه را مشخص کنیم. سپس براساس شاهدهای گوناگون دایره معنایی این واژه را بررسی خواهیم کرد. سرانجام به وجه اشتقاق آن خواهیم پرداخت.

۱- جغرافیای گویشی

شاهدهای به دست آمده از بچاردن و دیگر گونه‌های آن نشان از کاربرد آن در جغرافیای گویشی قومس^۲، گرگان، مرکز و شرق جبال^۳ و کرانه جنوبی دریای خزر دارد. برخی از شواهد در متونی آمده‌اند که نام و نشان مؤلف یا مترجم و کاتب آن‌ها مشخص نیست. در

۱. از استادان عزیزم، دکتر مسعود قاسمی و دکتر محمد حسن دوست، بسیار سپاسگزارم که پیش‌نویس مقاله حاضر را خواندند و نکات بسیار ارزشمندی را در باب ساختار و محتوای آن به من گوشزد کردند.

۲. ایالت قومس تقریباً شامل استان سمنان امروزی می‌شود. شاهد ما از زبان قومسی برگرفته از سخنان شیخ ابوالحسن خرقانی است. در واقع، مراد ما از گونه قومسی در این مقاله همان گونه خرقانی است که در شمال شرقی این استان واقع است.

۳. مراد ما از مرکز و شرق جبال در این مقاله ری و شهرهای اطراف آن و نواحی جنوبی آن تا اصفهان است. مرکز و شرق جبال امروزه شامل استان‌های تهران، البرز، قزوین، قم، اراک و اصفهان است.

این موارد تطبیق گونه زبانی این آثار و ویژگی‌هایی واجی آن با گونه زبانی و شواهد آثاری که از حوزه زبانی‌شان آگاهیم، ما را به شناخت محدوده جغرافیای گویشی آن نزدیک می‌کند. باید توجه داشت که متون دربردارنده شاهد‌های این واژه - به جز تفسیر دیلمی و ترجمه طبری مقامات حریری - فارسی‌اند. راه یافتن واژه مورد بحث به این متون یا از طریق گونه زبانی مؤلف یا مترجم بوده یا کاتب. پس هرگز نباید انتظار داشت که با گونه زبانی یکدستی در این آثار سروکار داشته باشیم. از همین رو، هرگز نباید ویژگی‌های واجی واژه مورد بحث را با دیگر بخش‌های هر یک از متون بسنجیم و بر آن اساس به داوری بنشینیم، زیرا اساس زبان این متون فارسی دری است که خود ویژگی‌های زبانی متفاوتی دارد. تنها راه شناخت ویژگی گونه‌ای هر یک از متون، شناخت واژگان گویشی آن‌ها و تطبیق آن با متون و شواهد شناخته‌شده از همان حوزه است. ابتدا از متن‌ها و شاهد‌هایی که از جایگاه جغرافیایی‌شان آگاهیم نمونه‌هایی را به دست می‌دهیم و سپس شاهد‌های متون دیگر را با آن‌ها مطابقت خواهیم داد.

۱-۱- گونه رازی و جبال مرکزی

واژه مورد بحث در گونه زبانی ری کاربرد داشته‌است. شواهد ما مربوط است به چندین شاهد از تفسیر ابوالفتوح رازی (قرن ششم) و ترجمه قرآن ری (قرن ششم). در نسخه‌های گوناگون تفسیر ابوالفتوح رازی صورت‌های زیر آمده‌است:

بچاردن: بچارده‌است برای ایشان بهشت‌هایی (رازی ۱۳۸۹، ج ۱۰، ص ۱۸).

بچاردن: خدای تعالی برای ایشان مُعد کرده‌است و بچارده بهشت‌های که در او جوی‌ها می‌رود (همان، ج ۹، ص ۳۱۸).

پچاردن: لا: اَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ: پچاردن برای ایشان دوزخ (همان، ج ۱۷، ص ۳۲۸).

پچاردن: [نسخهٔ لت]: خدای تعالی برای ایشان پچارده‌است در بهشت (همان، ج ۹، ص ۶۴).

بیچاردن: [نسخ آط، آج، لب]: من بیچارده‌ام دوزخ برای کافران مأوی و منزل (همان، ج ۱۳، ص ۴۵).

ویچاردن: [نسخهٔ آب]: او را به نزدیک خدای نزلی معدّ و ویچارده باشد در بهشت (همان، ج ۱۴، ص ۱۵۳).

بژاردن: او را به نزدیک خدای نزلی معدّ و بژارده باشد در بهشت (همانجا).

صورت‌های گوناگون این واژه براساس شمار کاربرد در نسخه‌های مختلف بدین ترتیب‌اند: بچاردن، بیچاردن، و بیچاردن. صورت‌های بچاردن، پچاردن، و بیچاردن و بژاردن کمترین میزان کاربرد را دارند. در یک مورد هم صورت «برآرده» در نسخه‌ی اساس به پژارده تصحیح شده‌است (همان، ج ۱۴، ص ۳۳۹). احتمالاً صورت‌های بچاردن، بیچاردن، پچاردن و بیچاردن نویسنده‌های متفاوت برای گونه‌ی بچاردن / بیچاردن هستند (برای بحث در این باب، ← بخش اشتقاق). در ادامه به صورت و بیچاردن نیز خواهیم پرداخت.

شاهد‌های این واژه در قرآن ری به شکل‌های بچاردن و بیچاردن آمده‌اند.^۱ بچاردن و بیچاردن می‌توانند دو صورت نوشتاری برای گونه‌ی بچاردن / بیچاردن باشند. در حال، هریک از این دو صورت را که بپذیریم، صورت‌های و بیچاردن و بژاردن در تفسیر ابوالفتوح را باید به کناری نهاد. نگارنده، جز همین یک مورد، شاهد دیگری برای گونه‌ی و بیچاردن، که در نسخه‌ی «آب» تفسیر ابوالفتوح به صورت صفت مفعولی و بیچارده آمده‌است، نیافته و اگر ناشی از خوانش نادرست مصححان نباشد، احتمالاً تحریف «و بیچارده» یا «و بیچارده» است.^۲ صورت بژاردن نیز با قاعده‌های واج‌شناسی تاریخی گونه‌ی زبانی ری تطابق ندارد.^۳ احتمالاً واژه مورد بحث ما از صورت ایرانی باستان -pati-čāra* مشتق شده‌است (← بخش اشتقاق). شاهد مهم برای آگاهی از چگونگی تحول واجی -č- ایرانی باستان در گونه‌ی زبانی ری، اشعار برجای مانده از بندار رازی (درگذشت: ۴۰۱ هجری) است. در این اشعار hača ایرانی باستان به «اج» بدل شده‌است که تحول واج -č- ایرانی باستان را به č یا ĵ نشان می‌دهد.^۴ دیم من و دیم دوست ان اشایه این اج درد (شمس قیس رازی ۱۳۱۴، ص ۹۵). اج ته و ذ کردن و و ذ بردن اج من / و ج ته خوناه داذن خوردن اج من (همان، ص ۱۲۹). براین اساس، صورت بچاردن / بیچاردن صورت معیار واژه در گونه‌ی ری است و صورت بیچاردن نیز

۱. در متن مصحح قرآن ری همه‌جا به صورت بچاردن آمده. مثلاً: و بیچارده‌ایم ما مر کافران را عذابی خوارکننده (قرآن ری ۱۳۶۴، ص ۹۳)، اما در فرهنگنامه قرآنی گونه‌ی بچاردن نیز برای قرآن ری (قرآن ۲۴) ثبت شده‌است: بچارده‌است خدای تعالی ایشان را بهشت‌های (توبه، آیه ۸۹) (فرهنگنامه قرآنی ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۱۸۶).

۲. p- آغازی ایرانی باستان (در اینجا -pati-čāra*) در گونه‌های ایرانی شمال غربی عموماً به همان صورت p باقی می‌ماند و به ۷ بدل نمی‌شود.

۳. صادقی نشان داده‌است که واج č در فارسی متداول در ری و اصفهان (مرکز و شرق جبال) در قرون نخستین هجری اصلاً به‌کار نمی‌رفته و به‌جای آن، مانند لهجه‌های محلی این دو شهر، اج/یا/از استعمال می‌شده‌است (صادقی ۱۳۵۷، ص ۱۲۳).

۴. نویسه «ج» می‌تواند دو واج č یا ĵ را بازنمایی کند. با توجه به تحول تاریخی واج č، احتمالاً در دوره متقدم هنوز نویسه «اج» برای نشان دادن واج č به‌کار می‌رفته‌است. اینکه در دوره مورد بحث تحول č > -č- صورت گرفته بوده یا اینکه دو گونه متقدم و متأخر هم‌زمان کاربرد داشته چیزی است که از خط دانسته نمی‌شود.

گونه‌ای نزدیک به این گونه زبانی و مربوط به جبال مرکزی است. پژاردن نیز احتمالاً، همچنان‌که در ادامه خواهیم دید، مربوط به حوزه قومس و گرگان است. در تفسیر گازر نیز این واژه به صورت بجاردن آمده است: خدای به ایشان و احوال ایشان عالم است. اینجا تهدید می‌کند و آنجا عذاب می‌بجارد (جرجانی، ۱۳۳۷، ج ۲، ص ۲۱۶).^۱ شرحی از شهاب الاخبار به فارسی در دست است که در سال ۵۶۷ هجری کتابت شده است. گونه زبانی لغات گویشی این شرح به گونه زبانی تفسیر ابوالفتوح رازی نزدیک است؛

در این شرح واژه مورد بحث ما به صورت بجاردن و پجاردن آمده است، یعنی همان صورتی که در گونه زبانی رازی در تفسیر ابوالفتوح و ترجمه قرآن ری دیده می‌شود: بیدار باشید و در همه حال مرگ بر یاد دارید و زاد قیامت می‌بجارید (شرح فارسی شهاب الاخبار ۱۳۴۹، ص ۷۰).
 یا مرگی که وی را پجارد و به گور رساند (همان، ص ۱۰۲).
 در شرحی دیگر از شهاب الاخبار به فارسی این واژه به صورت بجارده آمده است:^۲

۱. درباره مؤلف این تفسیر اختلافاتی وجود دارد. ابن یوسف معتقد است ابوالمحاسن جرجانی تنها به نیمه تفسیر رسیده و نیمه بعد را سید گازر، سید غیاث‌الدین جمشید زواره‌ای، پرداخته است. در مقابل، محدث ارموی گازر را لقب ابوالمحاسن دانسته و هر دو بخش را از آن وی دانسته است (همان، ج ۱، ص «نط - س»). شواهد استفاده از بجاردن در هر دو نیمه تفسیر آمده است. اما این شواهد بیش از آنکه نمودار گونه زبانی جرجانی یا زواره‌ای باشند، گونه رازی را نشان می‌دهند، زیرا این تفسیر در واقع تحریر و تلخیصی است از تفسیر ابوالفتوح رازی؛ چنان‌که محدث ارموی در مقدمه‌اش بر متن مصحح تفسیر چنین می‌گوید: «تفسیر حاضر از آغاز تا انجام آن، یعنی بدون هیچ مبالغه و اغراق، به قول معروف، از بقاء بسمله تا تاء تَمَّتْ به استثنای خطبه و سبب تألیف، که ناچار باید مغایر باشد، از تفسیر ابوالفتوح رازی مأخوذ است» (همان، ص «ی»). به همین دلیل، گونه زبانی واژه‌های گویشی این زبان آشکارا رازی است. شاید به دلیل نزدیکی این گونه با گونه زبانی مؤلف یا مؤلفان تفسیر گازر، ایشان نیازی به تغییر در این واژه‌ها ندیده‌اند. مثلاً واژه‌های گویشی آماهیدن (= آماسیدن) (همان، ج ۱۰، ص ۴۴۷)، انزله: (= نازل [کردن]) (همان، ج ۲، ص ۶۸)، منج انگبین (= زنبور عسل) (همان، ج ۱۰، ص ۴۴۸) که در این تفسیر آمده، در تفسیر ابوالفتوح رازی نیز آمده است: آماهیدن (رازی ۱۳۸۹، ج ۳، ص ۲۰۲)، انزله (همان، ج ۲، ص ۶۶، ۶۷، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۳۰)، منج انگبین (همان، ج ۷، ص ۳۸۰). براساس این شواهد، گونه زبانی تفسیر گازر را نیز باید رازی در نظر گرفت.

۲. این شرح منسوب به ابوالفتوح رازی است و کتابت آن در سال ۶۹۰ هجری انجام یافته است. منتجب‌الدین و ابن شهر آشوب (در معالم‌العلماء) ابوالفتوح را صاحب شرحی بر شهاب الاخبار با عنوان روح الاحباب و روح الالباب فی شرح الشهاب ذکر کرده‌اند (همان: ج). انصاری در مقاله‌ای فارسی بودن شرح شهاب الاخبار ابوالفتوح رازی را به چالش کشیده است. وی نشان داده که ابن شهر آشوب شاگرد ابوالفتوح در مورد تفسیر ابوالفتوح بر فارسی بودن آن تصریح می‌کند، اما به زبان شرح شهاب که تنها کتاب دیگری است که از استادش نام می‌برد، هیچ اشاره‌ای نمی‌کند. میرزا عبدالله افندی اصفهانی هم در ریاض‌العلماء با وجود تأکید بر زبان دیگر نوشته‌های ابوالفتوح، در مورد زبان این شرح چیزی نمی‌گوید، اما مطلبی که از این شرح نقل می‌کند به عربی است. انصاری در کتابخانه مجلس به نسخه‌ای ناقص از شرح شهاب برخورده که بر روی برگ نخست آن این متن را شرح شهاب ابوالفتوح دانسته‌اند. زبان

یا مرگ که او را بچارده کند و به گورستان رساند^۱ (شرح فارسی شهاب الاخبار ۱۳۶۱، ص ۳۳۸).

واژه مورد بحث در ترجمه‌ای کهن از صحیفه سجادیه نیز آمده است. تاریخ این ترجمه ظاهراً به قرن هفتم هجری بازمی‌گردد (← صحیفه ۱۳۹۴، ص شانزده). واژه‌های گویشی فراوانی به زبان این ترجمه راه یافته است. پاره‌ای از این لغات را می‌توان در متونی مانند ترجمه المدخل، ترک الاطباب، ذخیره خوارزمشاهی، تفسیر ابوالفتوح رازی، شرح فارسی شهاب الاخبار، مفتاح المعاملات و ترجمه کهن نهج البلاغه دید (← همان، ص هفده). وجود چنین واژه‌هایی حوزه جغرافیایی این ترجمه را محدود می‌کند و نشان می‌دهد این اثر مربوط به مناطق مرکزی جبال، ری، قومس یا گرگان است^۲. با توجه به این مطالب و همچنین تحول -č- ایرانی باستان در ترجمه صحیفه به [č] گونه زبانی این ترجمه را می‌توان مربوط به نواحی مرکزی جبال یا حتی طبرستان دانست^۳ (در قومسی و گرگانی -č- به ž تحول یافته است [← ادامه مقاله]).

این واژه سه بار در ترجمه صحیفه آمده است. دو بار به صورت بچاردن و یک بار به صورت بزاردن. با توجه به تعلق احتمالی گونه زبانی این ترجمه به حوزه ری و جبال مرکزی احتمالاً صورت بچاردن صورت معیار آن است. از گونه بزاردن تنها شاهدهایی از حوزه زبانی قومس و گرگان در دست است (← ادامه مقاله). در هر سه مورد این فعل با پیشوند هد آمده است:

تَحَبَّبَ اليهم العمل للاجل وَ الاستعداد لما بعد الموت: دوست بکنی به سوی ایشان کار کردن به سوی آخرت و هابزاردن به سوی پس مرگ (ص ۴۳، سطر ۱۶).
مَنْ تَهَيَّأ او تَعَبَّأ: هر کس که هاحارد و راست هایستد (هاحارد در متن بی نقطه است) (ص ۲۰۱، سطر ۶).

این شرح عربی است (← انصاری، (۱)). با وجود احتمال زیاد نادرستی صحت انتساب این شرح فارسی به ابوالفتوح، به هر حال برخی ویژگی‌های زبانی این شرح با متون حوزه مرکزی جبال شباهت دارد.
۱. این عبارت در ترجمه «أَوْ مَوْتًا مُجَهِّزًا» آمده است. مصحح در پانوشت توضیح داده که «محتمل است که مصحف بیچاره باشد که با مجهزاً سازش دارد» (شرح فارسی شهاب الاخبار ۱۳۶۱، ص ۳۳۸). روشن است که در اینجا با تصحیف سر و کار نداریم.
۲. صادقی در مقاله‌ای نشان داده که ترجمه المدخل و شرح فارسی شهاب الاخبار متونی از حوزه زبانی ری و جبال مرکزی‌اند (← صادقی ۱۳۸۱، ص ۸۲).
۳. -č- ایرانی باستان در طبری کهن نیز به [č] بدل شده بوده است (← محمدی ۱۳۹۲، ص ۲۴۱).

الیوم تهیوی و اعدادی و استعدادی رجاء عفوک: امروز هابچاردن من و به دست هانهادن من و هاساختن من به امید عفو تو (ص ۲۰۱، سطر ۱۰).

در نسخه‌های قرآنی مترجم آستان قدس رضوی صورت‌های بیچاردن (۱۰۰، ۱۱۹، ۴۲، ۷۶) بیچاردن (۵۲، ۶۲، ۱۰۰) و بیچاردن (۸۴، ۴۲، ۵۲، ۱۰۰) آمده‌است. این صورت‌ها مشابه صورت‌هایی است که در گونه‌های رازی و گونه‌های نزدیک به آن دیده می‌شود. توجه به چند نکته می‌تواند ما را در شناسایی بهتر حوزه‌گوشی این نسخه‌ها یاری دهد.

واقف قرآن ۸۴ قزوینی است و این احتمال وجود دارد که کتابت این قرآن نیز در همان نواحی صورت گرفته باشد. در این صورت این قرآن را می‌توان مربوط به حوزه ری دانست. واقف قرآن ۵۲ نیز رازی است. همین امر می‌تواند احتمال تعلق این نسخه به حوزه ری را نشان دهد. گونه بیچاردن تنها در برخی از نسخه‌های تفسیر ابوالفتوح رازی آمده‌است و می‌توان آن را گونه‌ای نزدیک به حوزه ری دانست. پس احتمالاً نسخه‌های شماره ۸۴، ۴۲، ۵۲ و ۱۰۰ را باید از این گونه در نظر گرفت. گفتیم واقف قرآن ۵۲ اهل ری است. جز نسب واقف، ویژگی‌های زبانی این قرآن نیز تعلق آن به حوزه ری را نشان می‌دهد. مثلاً فعل برافلاجند (= برافرازند) در این قرآن (فرهنگنامه، ج ۴، ص ۱۵۱۴) در تفسیر ابوالفتوح (رازی ۱۳۸۹، ج ۱۶، ص ۳۰۷) نیز آمده‌است. پس این قرآن و قرآن‌های این دسته یعنی شماره‌های ۸۴، ۴۲ و ۱۰۰ را باید مربوط به حوزه ری و مناطق نزدیک به آن در نظر گرفت.

قرآن‌های باقی‌مانده شماره‌های ۱۱۹، ۷۶ و ۶۲ هستند. در دو قرآن نخست صورت بیچاردن آمده و در قرآن سوم صورت بیچاردن. همان‌طور که پیش‌تر گفته شد، این صورت‌ها مربوط به حوزه زبانی ری و جبال مرکزی‌اند.

۱-۲- گونه قومی و گرگانی

در بازمانده‌های زبان قدیم قومس که از خلال اقوال شیخ ابوالحسن خرقانی به دست ما رسیده‌است، شاهدی از کاربرد این واژه به صورت بیچاردن دیده می‌شود. در این شاهد فعل با پیشوند فعلی ها- آمده‌است:

این سخن گاه از معامله گویم و گاه از عطا. خلق را آنجا راه نیست مرگ را هابژاری که پنجاه سال بلحسن مرگ را هابژارد تا مرگ مؤمن خوش کردند (شفیعی کدکنی ۱۳۸۳، ص ۸۹).

شاهد‌هایی از این واژه در زبان کهن گرگان نیز دیده می‌شود. این شاهد‌ها از ذخیره خوارزمشاهی و الاغراض الطیبه سید اسماعیل جرجانی به دست ما رسیده است (← قاسمی ۱۳۸۴، ص ۳۰):

کسانی باشند که نوع بیماری را بژارده باشند (جرجانی ۱۳۵۵، ص ۴۴۱).
دارو خوار نخست باید که تن را بژارده دارو خوردن کند تا مقصود بی مضرت به حاصل آید (همو ۱۳۸۸، ص ۲۲۱).

در نسخه «د» الاغراض الطیبه صورت بچارده آمده است. کاتب این نسخه اصالتاً از اهالی جرجان است، اما زادگاه وی سمنان بوده یا در آنجا پرورش یافته و سکونت داشته است، زیرا چهار بار در متن دخل و تصرف کرده و واژه‌های سمنانی را داخل متن آورده است (← همان، ص نودوپنج). حال باید دید صورت معیار گرگانی واژه کدام است. بازمانده‌های زبان گرگانی کهن که از خلال آثار فضل‌الله استرآبادی، بنیان‌گذار حروفیه، و پیروانش به ما رسیده است، می‌تواند در این مورد راه‌گشا باشد. توجه به کیفیت تحول -č- ایرانی باستان در این آثار مسئله را روشن می‌کند. واژه‌هایی چون آواژ (> *ā-vāča-*)، اژ (> *hača-*)، بسازه (> *sāča-*)، بسوژنه (> *sauča-*)، روژ (> *rauča-*)، هندازه (> *ham-tāča-*) (← کیا ۱۳۹۱، واژه‌نامه) و چندین واژه دیگر به خوبی نشان می‌دهند که واج -č- ایرانی باستان در این زبان به ž بدل شده بوده است. نکته دیگری که باید مدنظر داشت این است که همان‌طور که مقدسی اشاره کرده، گویا زبان کهن گرگان و قومس بسیار به هم نزدیک بوده است: «و لسان قومس و جرجان متقاربان» (مقدسی ۱۹۰۶، ص ۳۶۸). دیدیم که صورت قومسی این واژه بژاردن است. با توجه به نزدیکی این دو زبان و کیفیت تحول واج -č- ایرانی باستان در گرگانی، باید گفت که صورت بژاردن گونه گرگانی واژه است و بچارده در نسخه «د» الاغراض الطیبه احتمالاً گونه سمنانی این واژه بوده که کاتب آن را به جای صورت بژارده کتابت کرده است.

در ترجمه‌ای کهن از نهج البلاغه فعل بژاردن و مشتقاتش آمده است. اطلاعاتی از مترجم این اثر در دست نیست. این فعل در همه شاهد‌های این متن، همانند شاهد به‌جامانده از اقوال خرقانی، با پیشوند هـ آمده است.

۱. قاسمی بر اساس نسخه‌های گوناگون صورت‌های بژارده، بژارده و بچارده را آورده است. صورت‌های نخست و دوم نویسه‌هایی برای pažārda هستند و گونه معیار گرگانی را نشان می‌دهند. صورت سوم در ادامه توضیح داده شده است.

به‌درستی که اشارت کردند یاران او به هایژاردن برای حرب اهل شام (نهج‌البلاغه ۱۳۸۵، ص ۸۸).

همان‌گونه که دیدیم، از بین گونه‌های مختلف واژه، تنها در صورت قومسی و گرگانی است که واج *č* دیده می‌شود. از بین این دو صورت نیز تنها گونه قومسی با پیشوند *h-* آمده است. هرچند بنا بر قول مقدسی پیشوند *h-* در گرگانی نیز همانند قومسی رایج بوده است: «و لسان قومس و جرجان متقاربان يستعملون الهاء يقولون هاده و هاگن» (مقدسی ۱۹۰۶، ص ۳۶۸)، اما شاهدی از کاربرد واژه مورد بحث با این پیشوند از گونه گرگانی در دست نداریم. بدین ترتیب می‌توان جغرافیای گویشی ترجمه نهج‌البلاغه را احتمالاً در نواحی قومس یا حتی گرگان و اطراف آن در نظر گرفت.

۱۳- سواحل جنوبی دریای خزر

واژه مورد بحث در شاهدهایی که از طبری کهن در اختیار داریم نیز به‌کار رفته است. این واژه در آثاری که از میانه قرن هفتم تا قرن دهم هجری از زبان زیدیان طبرستان و دیلمان در دست داریم، کاربرد فراوانی دارد. در تفسیر دیلمی^۱ صورت‌های *بچار* (مؤمنین: ۱۱۶)، *بچار* (نور: ۱)، *بچار* (فرقان: ۲) آمده است. در شاهدهای بازمانده از طبری زیدی این فعل با پیشوندهای *h-* و *h-* بدون آن آمده است:

فَقْدَرَةٌ: او را هو پچارده: آن را مهیا کرد، آن را ترتیب داد (فرقان، ۲).

أَعَدَّ اللَّهُ: خیا هاپچاردی: خدا بیاراست، خدا مهیا کرد (احزاب، ۳۵).

زَيْنًا: اما پچاردیم: ما بیاراستیم (نمل، ۴).

تنوع نقطه‌گذاری برای این واژه در شناسایی دقیق واج‌های نخست و دوم مشکل ایجاد می‌کند. شاید صورت‌های *بچار* و *بچار* نشان دهد که این دو واج به ترتیب *p* و *č* بوده و در صورت‌های *بچار* و *بچار* نویسه «ب» برای واج *p* و در صورت‌های *بچار* و *بچار* نویسه «ج» برای واج *č* آمده است (برای تحول واجی، ← بخش اشتقاق). بنابر اطلاعاتی که از گونه زبانی طبری زیدی در اختیار داریم، *č-* ایرانی باستان در این زبان به *č* بدل شده بوده است (← محمدی ۱۳۹۲، ص ۲۴۱). مثلاً *خجیر* (= نیکو) در ترجمه الحُسنى (انبیاء، ۱۰۱) *hu-čičra**; تاجه (= تازه) در ترجمه طَرِيًّا (ملائکه، ۱۲) *θtāčaka* > هرچند شاهدهای معدودی از باقی ماندن این واج نیز در طبری زیدی در دست است: اچین بکردستن (= از

۱. برای اطلاعات درباره این تفسیر، ← محمدی ۱۳۹۲، ص ۲۳۴-۲۵۷.

این بگردیدند) در ترجمه نُکسُوا (انبیاء، ۶۵) $hača >^1$ احتمالاً در دوره متقدم این واج همچنان در این زبان باقی مانده بوده و در زمان نگارش تفسیر دیلمی (میانۀ قرن هفتم هجری)^۲ تحول عمومی تبدیل $\check{c} > \check{c}$ - رخ داده بوده است. اما شاهد‌های معدود بقایای باقی ماندن واج \check{c} را نیز نشان می‌دهند. نکته دیگر اینکه صورت ایرانی باستان $*pati-\check{c}\bar{a}ra$ می‌تواند با همگونی $t\check{c}$ به صورت $\check{c}\check{c}$ درآید و سپس به \check{c} تحول یابد. با توجه به این موارد و تکیه بر نویسه‌های بچار (مؤمنین، ۱۱۶) و بچار (فرقان، ۲) می‌توان احتمال داد که واج نخست P بوده و واج دوم \check{c} و نویسه‌های «ب» و «ج» نیز برای بازنمایی همین دو واج به کار گرفته شده‌اند. صورت «هو پیچارستن» که در زمانی متأخر نسبت به تفسیر دیلمی در دیوان امیر پازواری (ص ۳۳۶) آمده نیز می‌تواند تأییدی باشد بر این امر. در هر حال احتمال وجود گونه $pa\check{c}\bar{a}r$ در همان زمان منتفی نیست.

واژه مورد بحث در ترجمه مقامات حریری به طبری نیز به کار رفته است. نسخه‌ای از این ترجمه به شماره ۲۴۸۷ در کتابخانه ملک موجود است (برای اطلاعات در باب این اثر، ← کیا ۱۳۲۳، ص ۴۷۷-۴۷۸؛ پاکزاد ۱۳۸۴، ص ۱۲۵؛ Mokhtarian 2004, p. 2-6).

این فعل در همه شاهد‌های این متن به صورت بچاردن با پیشوند $ha-$ آمده است. در زیر شاهی از کاربرد این واژه آمده است:

بدین کاوی هابچاردنا جداوی کدناوی جکاهای: چون بدیدند مهیا شدن وی را برای جدایی کرد از جایگاهش (Mokhtarian 2004, p. 33).

زبان تفسیر دیلمی و ترجمه طبری مقامات حریری از یک گونه است. با توجه به این امر و خصیصه رسم الخطی این ترجمه که در آن حروفی مانند «پ» و «چ» غالباً با یک نقطه نوشته شده‌اند (← پاکزاد ۱۳۸۴، ص ۱۲۵)، باید صورت نوشتاری بچاردن در مقامات را احتمالاً به صورت $pa\check{c}\bar{a}rdan$ واج‌نویسی کنیم؛ هرچند، همان‌گونه که اشاره شد، امکان رواج صورت $pa\check{c}\bar{a}rdan$ نیز در آن دوره وجود دارد.

در فرهنگ کنزاللغات واژه بچارش به معنای «سازوبرگ» آمده است (ابن معروف ۱۳۵۱، ص ۶۴). این فرهنگ را محمدبن عبدالخالق بن معروف در نیمه دوم قرن نهم هجری به سلطان محمد پسر کارکیا ناصر کیا، از حاکمان گیلان، پیشکش کرده است (← دهخدا، ذیل واژه). همین امر تعلق این واژه را به گونه گیلانی نشان می‌دهد. شاهی از طبری زیدی نیز از

۱. ممکن است حرف اضافه \check{c} (= از) در ساخت \check{c} (از این) به صورت قالبی بازمانده باشد و با تحول واجی \check{c} - ایرانی باستان در این گونه هماهنگ نباشد.
۲. برای تاریخ نگارش تفسیر دیلمی، ← انصاری، (۲).

همین واژه و در همین معنا در دست است که تعلق آن را به گونه خزری تأیید می‌کند: *أُولُوا قُوَّةً وَ أُولُوا بِأْسٍ شَدِيدٍ*: خیاوندون زوریم و سلاح و پجارش: خداوندان زوریم و سلاح و آرایش (سازوبرگ) (دیلمی، نمل، ۳۳).

با مقایسه دو نویسه پجارش (در کنزاللغات) و پجارش (در طبری زیدی) می‌توان این واژه را به صورت *pačāriš* واج‌نویسی کرد.

۲- دایره معنایی

در لغت‌نامه دهخدا مدخل‌های بجاردن و بجارده آمده‌است. برای مصدر بجاردن بنا به یادداشت مؤلف معنای ۱. «مهیا و مستعد کردن، آماده کردن»؛ ۲. «مهیا و مستعد شدن» آمده‌است. در این فرهنگ برای صفت مفعولی بجارده نیز معنای ۱. «مهیا کرده، آماده، تهیه‌شده، فراهم‌کرده، در نظر گرفته شده»؛ ۲. «مهیا شده، آماده، ساخته» آمده‌است. همه شاهد‌های این واژه از تفسیر ابوالفتوح رازی‌اند. در ذیل فرهنگ‌های فارسی، ذیل دو مدخل پژرده و بیجاره کردن (که باید به بیجارده تصحیح شود) همین معنی‌ها تکرار شده‌است. براساس آنچه از شاهد‌های گوناگون کاربرد این واژه در متون برمی‌آید، می‌توان چهار معنای ۱. «آماده کردن / شدن»؛ ۲. «تجهیز، تسلیح و سازوبرگ»؛ ۳. «مکر و حيله»؛ ۴. «ترکیب، صورت، ریخت، شکل، هیأت» را از یکدیگر تمییز داد. دو معنای اخیر تنها در گونه زبانی سواحل جنوبی دریای خزر دیده می‌شود.

۲-۱- آماده کردن / شدن

در بیشتر شاهد‌های موجود همین معنا از این فعل برمی‌آید. در این حوزه معنایی، معنی‌های «مهیا کردن، ساختن، آراستن، ترتیب دادن و تدارک دیدن» را می‌توان برای این فعل برشمرد: مرگ را بیجاره پیش از آن که مرگ به او آید (رازی ۱۳۸۹، ج ۱۶، ص ۳۱۶).

ما بجارده‌ایم برای کافران آتشی (همان، ج ۱۲، ص ۳۴۷).

بیدار باشید و در همه حال مرگ بر یاد دارید و زاد قیامت می‌بجارید (شرح فارسی شهاب الاخبار ۱۳۴۹، ص ۷۰).

إذ بَوَّنَا: اونکاه که اما هو پجاردیم: آنگاه که ما آماده کردیم (دیلمی، حج، ۲۶).

دارو خوار نخست باید که تن را پژرده دارو خوردن کند تا مقصود بی‌مضرت به‌حاصل آید

(جرجانی ۱۳۸۸، ص ۲۲۱).

این معنا در ترجمه‌ها بیشتر به‌عنوان معادلی برای «اعداد، استعداد، تهیه و تجهیز» آمده‌است:

أَعَدَّتْ لِلْكَافِرِينَ: اعداد و استعداد بچاردن باشد، خدای تعالی گفت این آتش برای کافران بچارده‌ام (رازی ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۱۶۷).

مزد ایشان به‌نزدیک خدای مُعَد و بچارده‌است (همان، ج ۵، ص ۲۲۸).

أَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ: بچاردن برای ایشان دوزخ (همان، ج ۱۷، ص ۳۲۸).

تُحَبِّبُ إِلَيْهِمُ الْعَمَلَ لِلْأَجْلِ وَالْإِسْتِعَادَةَ لِمَا بَعْدَ الْمَوْتِ: دوست بکنی به‌سوی ایشان کار کردن به‌سوی آخرت و هابژاردن به‌سوی پس مرگ (صحیفه ۱۳۹۴، ص ۴۳، سطر ۱۶).

وَلَمَّا جَهَّزَ بِجِهَازِهِمْ: چون بچاردن ایشان را سازشان (رازی ۱۳۸۹، ج ۱۱، ص ۱۰۲).

او موتا مُجَهِّزًا: یا مرگ که او را بچارده کند و به گورستان رساند (شرح فارسی شهاب‌الانخبار ۱۳۶۱، ص ۳۳۸).

زَيْنًا: اما بچاردیم: ما بیاراستیم (دیلمی، نمل، ۴). در آیه «إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ زَيْنًا لَهُمْ أَعْمَالُهُمْ فَهُمْ يَعْمَهُونَ»

۲-۲- تجهیز، تسلیح و ساز و برگ

این فعل با تخصیص معنایی به‌معنای «تجهیز و آمادگی نظامی و آراستگی به ساز و برگ» نیز به‌کار رفته‌است:

انس روایت کند که ابوطلحه این سورت می‌خواند، به این آیت^۱ رسید. فرزندان خود را گفت: یا بنی جَهْرُونِی جَهْرُونِی مَرَا بَه سَاز کُنِی وَ بِجَارِی (رازی ۱۳۸۹، ج ۹، ص ۲۵۵). مشخص است که بچاردن اینجا به‌معنی «تجهیز کردن و آراستن نظامی» است. هم معادل عربی در بافت معنایی متن و هم «به ساز کردن» که بچاردن به‌عنوان معادل معنایی به آن معطوف شده، دقیقاً دایره معنایی را نشان می‌دهند.

آنکه برخاست و به شام شد و کس فرستاد به منافقان که بچارده و مستعد باشی که من لشکری می‌آرم که با محمد کارزار کند (همان، ج ۹، ص ۱۷).

أُولُو قُوَّةٍ وَ أُولُوا بَأْسٍ شَدِيدٍ: خیاوندون زوریم و سلاح و پچارش: خداوندان زوریم و سلاح و آرایش (ساز و برگ) (دیلمی، نمل، ۳۳).

۱. منظور آیه «وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» است.

در فرهنگ کنزاللغات واژه پچارش در همین معنا آمده است: اهبه: ساز و پچارش چیزی و یراق (ابن معروف ۱۳۵۱، ص ۶۴).
در گیلکی پیچار به معنای «ابزار و تجهیزات شکار» (پاینده ۱۳۶۶، ص ۴۸۱) رایج است.

۲-۳- مکر و حيله

در این معنا شاهی از طبری زیدی در دست است:
مَكْرُ: پچارش: آرایش، حيله (دیلمی، ملائکه، ۱۰). در آیه «وَالَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَكْرُ أُولَئِكَ هُوَ يُبْزَرُ»^۱.
پچارش در این معنا را می‌توان با سازش در ترجمه‌های فارسی قرآن به‌عنوان معادلی برای واژه مکر سنجد (← فرهنگنامه ۱۳۸۹، ص ۱۴۱۰). این دو واژه از لحاظ ساخت و معنا با هم مشابهند.

۲-۴- ترکیب، صورت، ریخت، شکل، هیئت

این معنا در طبری زیدی شاهد دارد:
أَحْسَنُ تَقْوِيمٍ: خجیرترین پچارش (دیلمی، تین، ۴). در اینجا پچارش به معنای «ترکیب، صورت، شکل» است. این معنا را می‌توان در ترجمه‌های کهن فارسی قرآن مشاهده کرد: تفسیر نسفی: نیکوترین هیأتی؛ کشف الاسرار میبدی: نیکوتر نگاشتی؛ قرآن ری: نیکوترین صورت؛ تفسیر ابوالفتوح: نیکوتر ترکیبی. در طبری نو نیز پچار به معنای «ریخت، ترکیب، صورت» رایج است.

۳. اشتقاق

ماده مضارع این فعل احتمالاً از صورت ایرانی باستان: *pati-čāra- از ریشه kar- «کردن، ساختن، شکل دادن» مشتق شده است. این ریشه خود مشتق است از هندواروپایی: *k^uer- «کردن، شکل دادن، ساختن» (Mayrhofer 1992, p. 307).
با توجه به توضیحاتی که پیش‌تر ارائه شد و وجه اشتقاق احتمالی واژه می‌توان سیر تحول آن را در گونه‌های مختلف بدین ترتیب بازسازی کرد:

۱. باید توجه داشت که واژه مکر در این آیه دقیقاً به معنای اصلی خود به‌کار رفته و معنای مجازی‌ای ندارد.

۳-۱- گونه‌های رازی و جبال مرکزی و سواحل جنوبی دریای خزر

۳-۱-۱- پیچاردن / پیچاردن

*pati-čāra- (* *paččār- *) pačār- / pažār-

با توجه به اینکه در متن‌های مختلف این گونه، حتی در یک متن واحد نویسه‌های «ب / پ» و «ج / چ» برای واج‌های نخست و دوم این واژه آمده، احتمالاً می‌توان گفت که نویسه‌های «ب» و «ج» نیز در این متون برای نشان دادن واج‌های p و č به کار گرفته شده‌اند، هرچند در این مورد نمی‌توان با قطعیت نظر داد. ممکن است مطابق روند مرسوم گونه‌های مرکزی و سواحل جنوبی دریای خزر تحول -č- به ĵ در دوره متأخر صورت پذیرفته باشد و هر دو گونه در زبان اهل این مناطق رواج داشته بوده‌است. البته صورت‌هایی چون پیچار در طبری نو هم می‌تواند حاصل تحولی متأخر از صورت č دار باشد و هم برآمده از گونه ĵ دار دوره مورد بحث. به احتمال زیاد واج نخست در گونه‌های مختلف p است. p- آغازی ایرانی باستان در بیشتر موارد در دوره نو در فارسی و گونه‌های شمالی باقی می‌ماند. براساس این توضیحات، صورت واژه را در این گونه‌ها می‌توان pačār / pažār دانست.

۳-۱-۲- پیچاردن / پیچاردن

*pati-čāra- > payčār-

توضیحات ارائه شده در بالا را می‌توان برای نویسه‌های «ب / پ» و «ج / چ» و ارزش آوایی آن‌ها در این گونه نیز صادق دانست. البته ممکن است در این دوره payčār به صورت pīčār تلفظ می‌شده‌است. این احتمال به دلیل وجود گونه pīčār در دوره متأخر در حوزه کرانه جنوبی دریای خزر است. به هر حال نارسایی رسم الخط تلفظ دقیق این گونه را در حوزه ری و جبال مرکزی نشان نمی‌دهد.

۳-۲- قومسی و گرگانی

بژاردن / پژاردن

*pati-čāra- (* *paččār- * *pačār- >) pažār-

وجود واج ž در این گونه‌ها به دلیل جایگاه جغرافیایی این دو منطقه به‌عنوان مرز غربی استان پارت است. تقریباً می‌توان با اطمینان گفت که دو نویسه پژار / پژار برای صورت pažār استفاده شده‌اند.

۳-۳-۳- شاهدهای هم‌ریشه

در این بخش شاهدهای گوناگون هم‌ریشه با واژه مورد بحث براساس تمایز معنایی مذکور ارائه شده‌اند:

۳-۳-۱- «مهیا کردن، ساختن، آراستن، ترتیب دادن و تدارک دیدن»

قس. سنسکریت: kar- «انجام دادن، کردن، ساختن»، kará- «اجرا، ترتیب»، káraṇa- «آماده، حاضر، مهیا»، ā+kar- «آماده کردن، تهیه کردن» (Mayrhofer 1992, p. 307f)، اوستایی: kar- «کردن، ساختن» (Kellens 1995, p. 14)، فارسی باستان: kar- «کردن، ساختن، بنا کردن» (Kent 1953, p. 179)، لیتوانیایی: kuriù, kùrti «افراشتن، بنا کردن، ساختن»، پروسی کهن: k+ra «ساختن، بنا کردن» (Pokorny 1959, p. 641f).

۳-۳-۲- «تجهیز، تسلیح و ساز و برگ»

قس. سنسکریت: kārū- «صنعتگر، افزارمند» (Mayrhofer 1992, p. 307f)، اوستایی: čārā- «ابزار، وسیله، تجهیزات» (Pokorny 1959, p. 641f, Bartholomae 1961, col. 584)، فارسی میانه: čārag «چاره، ابزار» (Mackenzie 1971, p. 21)، ارمنی دخیل: čar, čarak «چاره، وسیله، ابزار، درمان» (Hübschmann 1972, p. 188).

۳-۳-۳- «مکر و حيله»

قس. سنسکریت: kṛtyā- «کار؛ افسون، سحر، حيله، مکر»، kārtra- «جادو، افسون، حيله، مکر» (Mayrhofer 1992, p. 307f)، آسی: kælæn «افسون، جادو» (Abaev 1958, p. 576)، روسی: č.ry «جادو، سحر» (حسن‌دوست ۱۳۹۳، ص ۱۷۵۶)، لیتوانیایی: kēras «جادو، افسون، حيله، مکر»، اسلاوی کهن: čara «جادو، افسون، حيله، مکر، فریب»، kerīù، keréti «سحر، افسون، حيله» (Pokorny 1959, p. 641f). پوکورنی چاره فارسی به معنای «حيله» را با čara اسلاوی به معنی «افسون، سحر، حيله» سنجیده‌است (ibid.).

۳-۳-۴- «ترکیب، صورت، ریخت، شکل، هیأت»

قس. سنسکریت: prati-kṛti- «پیکر، تصویر، شکل، صورت»، ā-kṛti- «هیكل، پیکر، اندام، هیئت» (Mayrhofer 1992, p. 307f)، ایرلندی کهن: cruth «شکل، صورت، ریخت»، ولزی: *kwr̥tu- «شکل، صورت، ریخت» (Pokorny 1959, p. 641f)، فارسی باستان: pati-kara- «پیکر، پیکره، شکل» (Kent 1953, p. 194)، ایلامی هخامنشی دخیل: bat-ti-kur-raš-

(Mayrhofer 1963, p. 358)، فارسی میانه تورفانی: pahikar «نقش، تصویر»، پهلوانی: padkar «تصویر، پیکره» (Durkin-Meisterernst 275, p. 269)، سغدی: ptkr'k، ptkrq «نقش، پیکر» (Gharib 1995, No. 7730, 7734)، خوارزمی: pckryk «پیکره، بت» (Benzing 1983, p. 512)، ارمنی: patker «پیکر» (Hubschmann 1972, p. 224) (حسن‌دوست ۱۳۹۳، ص ۱۳۳۷)، فارسی: پیکر.

منابع

- ابن‌اسفندیار، بهاء‌الدین محمد (۱۳۸۹)، تاریخ طبرستان، تصحیح عباس اقبال آشتیانی، اساطیر، تهران.
- ابن‌معروف، محمدبن عبدالخالق (۱۳۵۱)، کنزاللغات، تصحیح رضا علوی، مرتضوی، تهران.
- انصاری، حسن، (۱)، «نسخه خطی شرح شهاب الاخبار ابوالفتوح رازی»،
<http://ansari.kateban.com/post/18>
- انصاری، حسن، (۲)، «تفسیر کتاب الله متنی از کدامین دوران: نیمه سده هفتم یا اواخر سده هشتم»،
<http://ansari.kateban.com/post/1676>
- پازواری (۱۳۸۴)، دیوان امیر پازواری، به اهتمام منوچهر ستوده و محمد داودی درزی کلایی، رسانش، تهران.
- پاکزاد، فضل‌الله (۱۳۸۴)، «ترجمه طبری مقامات حریری»، مجله زبانشناسی، سال ۲۰، شماره ۲، صفحه‌های ۱۲۵-۱۵۲.
- پاینده، محمود (۱۳۶۶)، فرهنگ گیل و دیلم، چاپخانه سپهر، تهران.
- جرجانی، ابوالمحاسن (۱۳۳۷)، تفسیر گازر (جلاء الاذهان و جلاء الاحزان)، تصحیح و تعلیق محدث ارموی، تهران.
- جرجانی، اسماعیل بن حسن (۱۳۵۵)، ذخیره خوارزمشاهی (چاپ عکسی از روی نسخه‌ای خطی)، به کوشش سعیدی سیرجانی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران.
- جرجانی، اسماعیل بن حسن (۱۳۸۸)، الاغراض الطیبیه و المباحث العلابیه، تصحیح و تحقیق حسن تاج‌بخش، دانشگاه تهران، تهران.
- حسن‌دوست، محمد (۱۳۹۳)، فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران.
- دهخدا، علی‌اکبر و همکاران (۱۳۷۷)، لغت‌نامه، مؤسسه لغت‌نامه دهخدا، تهران.
- دیلمی، ابوالفضل، تفسیر دیلمی، نسخه دیجیتال ۱۷۹۸۲ کتابخانه مجلس شورای اسلامی، تهران.
- رازی، ابوالفتوح (۱۳۸۹)، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، به کوشش و تصحیح محمدجعفر یاحقی و محمد مهدی ناصح، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، مشهد.
- رواقی، علی (۱۳۸۱)، ذیل فرهنگ‌های فارسی، با همکاری مریم میرشمسی، هرمس، تهران.
- شرح فارسی شهاب الاخبار (۱۳۴۹)، تصحیح محمدتقی دانش‌پژوه، دانشگاه تهران، تهران.
- شرح فارسی شهاب الاخبار (۱۳۶۱)، مقدمه و تصحیح و تعلیق محدث ارموی، علمی و فرهنگی، تهران.

- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۳)، «بازمانده‌های زبان قدیم قومس در سخنان ابوالحسن خرقانی»، فصلنامه مطالعات و تحقیقات ادبی، سال ۱، شماره ۳ و ۴، صفحه‌های ۸۱-۱۰۰.
- شمس قیس رازی (۱۳۱۴)، المعجم فی معاییر اشعار العجم، تصحیح محمد قزوینی و محمدتقی مدرس رضوی، مطبعة مجلس، تهران.
- صادقی، علی‌اشرف (۱۳۵۷)، تکوین زبان فارسی، دانشگاه آزاد ایران، تهران.
- صادقی، علی‌اشرف (۱۳۸۱)، «گوشش‌شناسی ایران براساس متون فارسی: گوشش‌های مرکزی»، مجله زبانشناسی، سال ۱۷، شماره ۱، صفحه‌های ۸۲-۸۱.
- صحیفة سجادیه با ترجمه‌ای کهن به فارسی (۱۳۹۴)، گزارش نسخه‌شناختی و زبان‌شناختی مسعود قاسمی، مرکز پژوهشی میراث مکتوب، تهران.
- طوسی، ابی‌جعفر (۱۳۶۰-۱۳۴۲)، النهایه فی مجرد الفقه و الفتاوی با ترجمه فارسی آن، به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه، دانشگاه تهران، تهران.
- فرهنگنامه قرآنی (۱۳۸۹)، با نظارت محمدجعفر یاحقی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، مشهد.
- قاسمی، مسعود (۱۳۸۴)، «لغات و ترکیبات در دو کتاب طبّی اسماعیل جرجانی»، نامه پژوهشگاه، سال ۸، شماره ۸-۱۰، صفحه‌های ۲۳-۶۱.
- قرآن ری (۱۳۶۴)، به کوشش محمدجعفر یاحقی، مؤسسه فرهنگی شهید محمد رواقی، تهران.
- قزوینی، محمد (۱۳۶۲)، مقالات علامه محمد قزوینی، گردآوری عبدالکریم جریزه‌دار، اساطیر، تهران.
- کیا، صادق (۱۳۲۳)، «ترجمه‌ای از مقامات حریری به زبان طبری»، آموزش و پرورش، سال ۱۴، شماره ۹، صفحه‌های ۴۷۷-۴۷۸.
- کیا، صادق (۱۳۹۱)، واژه‌نامه گرگانی، دانشگاه تهران، تهران.
- لازار، ژیلبر (۱۳۸۴)، «گوشش‌شناسی زبان فارسی بر پایه متون قرن‌های دهم و یازدهم میلادی»، شکل‌گیری زبان فارسی، ترجمه مهستی بحرینی، هرمس، تهران، صفحه‌های ۱۷-۲۹.
- لسترینج، گای (۱۳۹۰)، جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، علمی و فرهنگی، تهران.
- محمدی، میثم (۱۳۹۲)، «برخی بررسی‌ها در مورد تفسیر دیلمی»، نامه بهارستان، دوره جدید، شماره ۲، صفحه‌های ۲۳۴-۲۵۷.
- محمدی، میثم (۱۳۹۳)، «دوبیتی‌ای طبری از نسخه شماره ۵۹۸ مجلس شورای اسلامی»، بهارستان ایران، شماره ۱، صفحه‌های ۱۲۱-۱۲۶.
- مقدسی، ابوعبدالله محمدبن احمد (۱۹۰۶)، احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، به کوشش دخویه، لیدن.
- میبدی، ابوالفضل رشیدالدین (۱۳۸۸)، ترجمه قرآن کریم، تصحیح و مقابله مهدی ملک‌ثابت و علی‌رواقی، میراث مکتوب، تهران.
- نسفی، عمر بن محمد (۱۳۹۰)، تفسیر نسفی، تصحیح عزیزالله جوینی، سروش، تهران.
- نهج البلاغه با ترجمه فارسی قرن پنجم و ششم (۱۳۸۵)، تصحیح عزیزالله جوینی، دانشگاه تهران، تهران.

- Abaev, Vasilij Ivanovič (1988), *Istoriko-ètimologičeskij slovar' osetinskogo jazyka* [*Historical-Etymological Dictionary of the Ossetic Language*], Vol. I, Leningrad: Izdatel'stvo Akademii Nauk SSSR.
- Bartholomae, Christian (1961), *Altiranisches Wörterbuch*, Strassburg: Karl J. Trubner, 1904 [repr. Berlin - New York: Walter de Gruyter, 1961].
- Benzing, Johannes (1983), *Chwaresmischer Index*, mit einer Einleitung von Helmut Humbach (herausgegeben von Zahra Taraf), Wiesbaden: Harrassowitz.
- Cheung, Johnny (2007), *Etymological Dictionary of the Iranian Verb*, Lieden: Brill.
- Durkin-Meisterernst, Desmond (2004), *Dictionary of Manichaean Middle Persian and Parthian*, Turnhout (Belgium): Brepols.
- Gharib, Badr ol-Zaman (1995), *Sogdian Dictionary*, Tehran: Farhang Publications.
- Hübschmann, H. (1895-1897), *Armenische Grammatik*, erster Teil: Armenische Etymologie, Leipzig (Hildesheim, 1972).
- Kellens, Jean (1995), *List du Verbe Avestique*, Wiesbaden.
- Kent, Roland (1953), *Old Persian. Grammar, Texts, lexicon*, (American Oriental Series 33), New Haven, American Oriental Society, [2nd edition].
- MacKenzie, David Neil (1971), *A Concise Pahlavi Dictionary*, London (etc.), Oxford University Press.
- Mayrhofer, Manfred (1963), *kurzgefaßtes etymologisches Wörterbuch des Altinduschen*, Band II: D-M, Heidelberg, Carl Winter.
- Mayrhofer, Manfred (1992), *Etymologisches Wörterbuch des Altindoarischen*, (Indogermanische Bibliothek, II. Reihe: Wörterbücher), Vol. I: A-DH, Heidelberg, Carl Winter.
- Mokhtarian, Bahar (2004), *Die Maqāmen des Ḥarīrī in tabarischer Übersetzung (I-VII)*, Tübingen.
- Pokorny, Julius (1959), *Indogermanisches etymologisches Wörterbuch*, Vol. I-II, Bern, Francke.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی